

اشاره:

در اواخر دوره ی ناصری (احتمالاً سال ۱۳۱۲ هـ. ق) در استانبول کتابی چاپ و منتشر شد که به زودی به ایران آمد. این کتاب در بیداری ملت ایران و سرعت بخشیدن به تغییر رژیم استبدادی به مشروطه بسیار مؤثر بود. نگاهی به کتاب های تاریخ مشروطه ی ایران نشان می دهد که «سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ» تا چه اندازه در آگاهی و تهییج احساسات مردم سهیم بوده است. سیاحت نامه به سرعت در سراسر ایران زبانزد شد و دست به دست گشت. مردم با حرص و ولع آن را می خواندند و از این که نسبت به اوضاع نابسامان کشورشان بی تفاوت بوده اند متأثر می گشتند.

سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ را می توان تنها کتاب آموزشی تئوری برای تقویت دانش سیاسی انجمن های آزادی خواه ایران دانست. ' نظام الاسلام کرمانی، احمد کسروی، ادوارد براون و عبدالله مستوفی هریک به تأثیر

عظیم

این رمان اجتماعی اشاره کرده اند.^۱

نویسنده در این مقال به بررسی زندگی مؤلف این اثر گران سنگ موضوع آن پرداخته و در پایان درباره ی درس «حاکم و فرآشان» کتاب او که دبیرستان نکاتی را متذکر شده است.

مصطفی منصف (متولد ۱۳۵۱، شهرضا) فارغ التحصیل کارشناس ارشد ادبیات فارسی از دانشگاه تهران صاحب مقالاتی چند در مطبوعات کشور است. وی چند سالی در دبیرستانهای بوشهر و هم اکنون در دبیرستانهای شهرضا مشغول تدریس است. رساله ی پایان نامه وی عنوان «تصحیح انتقادی دیوان مجد همگر» برنده ی چهارمین دوره ی پایان نامه های برتر کشوری بود. جز این نمایش نامه هم می نویسد و با مطبوعات همکار دارد.



□ مصطفی منصف، شهرضا

رجمه‌ی احوال

در شرح حال مؤلف ارجمند سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ، همانا، موثق‌ترین مرجع، نوشته‌ی خود او در مقدمه‌ی جلد سوم است و ما با استفاده از آن سعی می‌کنیم چهره‌ی روشنی از این روشن‌فکر ابراهیم دهیم:

زین العابدین فرزند مشهدی علی فرزند حاجی سول فرزند حاجی عبدالله فرزند حاجی حمزه خان کردهای ساوجبلاغ (مهاباد کنونی) بود. پدرانش شی شافعی بودند اما بعدها به مذهب تشیع گرویدند. در مراغه به تجارت مشغول شدند و گویا از مرشسانان دیار خود گشتند.

زین العابدین در سال ۱۲۵۵ هـ. ق به دنیا آمد و هشت سالگی به مکتب رفت و هشت سال به تحصیل پرداخت اما پیداست که از شیوه‌ی تدریس تعلیم آن دوره راضی نبوده است و از آن به «جهل رگب» تعبیر می‌کند. در شانزده سالگی به حجره‌ی بر وارد شد و در بیست سالگی برای تجارت به دیپل رهسپار گردید و کم‌کم برای خود دستگاهی هم زد و اسب و نوکر و تفنگ دار فراهم کرد و به دل خودش بنای اعیانی و «قولچوماقی» گذاشت و

تمام سرمایه‌ی که اندوخته بود، تلف کرد و باز به ناچار دست خالی از آن شهر مهاجرت نمود و در قریم (= کریمه) ساکن گردید و بعدها در یالتا (شهر ییلاقی امپراطور روس) مقیم شد و کم‌کم کارش بالا گرفت به حدی که سر و کارش با امرا و درباریان و اهل دیوان افتاد و حتی به امپراتریس معرفی گردید و به لقب «تاجر راست گوی ایرانی» مفتخر گشت.

در این زمان به اصرار زیاد از او خواستند که تابعیت روس را بپذیرد تا از مزایای بیشتری برخوردار گردد و او نیز که از قونسلگری استانبول اذیت‌ها دیده بود، قبول تبعیت کرد.

زین العابدین بعدها در استانبول ازدواج کرد و همسر خود را به یالتا آورده از او صاحب سه فرزند شد. اما عشق به وطن او را لحظه‌ای آرام نمی‌گذاشت و پیوسته از این که «طوق لعت تبعیت اجنبی» را به گردن او یخته و به میهن و دین خود خیانت ورزیده بود، خرد و سرزنش می‌کرد و بالاخره تصمیم گرفت مغز او را کالای خود را به پای اندک بفروشد و به استنبول برود. وی سال‌ها با تبعیت روس در آن جا زندگی کرد و به حج رفت تا این که به کمک میرزا محمدخان علاءالملک سفیر

استانبول رخت به سرای باقی کشید.^۵ جلد اوک سیاحت‌نامه بدون نام مؤلف چاپ و منتشر شد و تا یازده سال کسی از نویسنده‌ی واقعی این کتاب اطلاعی نداشت و این انگیزه‌ای شد که بعدها افرادی هوس‌کنند تا آن را به نام خود کنند و حتی بعد از آن که حاجی زین العابدین مراغه‌ای نام خود را افشای کرد «خیلی‌ها باور نکردند که چنان‌که کتاب پرمغزی از حامه‌ی یک بازرگان ساده بیرون آمده باشد و برخی از دشمنانش چنین گفتند که بخش یکم را میرزا مهدی خان یکی از نویسندگان روزنامه‌ی اختر نوشته و به چاپ رسانیده و پس از مرگ او حاجی زین العابدین بخش‌های دوم و سوم را نوشته و همه را به نام خود حیوانده.^۶ اما جای تردید نیست که نویسنده‌ی هر سه جلد سیاحت‌نامه حاجی زین العابدین مراغه‌ای است. هر چند ممکن است نویسندگان آگاه دیگری وی را در این راه یاری کرده باشند.^۷ اما پژوهش‌های این جناس است که چرا حاجی زین العابدین در همان جلد اوک نام خود را نیاورده است؟ از خلال نوشته‌های وی می‌توان دو دلیل برای این کار بیان کرد:

سیری در سیاحت‌نامه‌ی ابراهیم بیگ

ترکشی پیشه کرد و از دادن مالیات سرپیچی نمود و اماموران دولتی در افتاد ولی خیلی زود روزگارش به پریشانی کشید و زندگی در ایران برایش سخت گردید. ناچار به همراه برادرش به قفقاز رهسپار شد. بعدها در شهر کنایس (تفلیس، تبعیت گرجستان) مقیم گردید و اندک سرمایه‌ای به هم زد. جالب است بدانیم که این دیوبند را اوگین برانیایی بوده‌اند که به این شهر قدم گذاشته‌اند. اما بعدها کارگزاران ایرانی برای کشیدن راه آهن به آن شهر هجوم آوردند و میرزا اسدالله خان ناظم‌الدوله که قونسلگری تفلیس را داشت، زین العابدین را «عنوان نویس قونسلگری» (تالیف قونسلگری) برگزید. ما چون بیش از اندازه به هم وطنان خود قرض داد،

کثیر ایران در عثمانی تقاضای ترک تبعیت از روسیه نمود و این کار دشوار که به نظر غیر ممکن می‌آمد، به دست پرنس ارفیق السلوله انجام یافت و پس از چهار سال خون‌گشایی در روز هشتم فوریه ۱۹۰۳ (ذی القعدة ۱۳۲۱) از تبعیت روسی درآمد. زین العابدین از این واقعه به تولدی دوباره تعبیر کرده است. وی تا پایان عمر خود ترکیه اقامت برگزید و با شوق و علاقه‌ی وافر در راه خدمت به وطن از راه قسم به مبارزه پرداخت و مقالات سودمندی در روزنامه‌های شمس استانبول و حبل‌المحین کلکته نوشت.^۸ این مرد اصلاح طلب و میهن دوست سرانجام در سال ۱۳۲۸ هـ. ق در هفتاد و سه سالگی در

اول این که در آن دوره‌ی خوف و وحشت اگر حکومت استبدادی در می‌یافت که مؤلف این کتاب کیست، هر آینه او را دستگیر و نابود می‌کرد. چنان‌که در کتاب آمده است: «از جانب میرزا علی اصغرخان، صدراعظم سابق، در اتهام تألیف این کتاب به اخذ و گرفتاری چند نفر حکم صادر شد. در دست هرکس کتاب ابراهیم بیگ را می‌دیدند به اخذ جریمه، زحمت و خسارت می‌دادند. همواره دل‌نگارنده در پیچ و تاب و عذاب بود که چرا بنندگان خدا به سبب من آزار ببینند و خسارت کشند؟»^۹ و دیگر آن که نویسنده در سرنام کتاب خویش دم از حب وطن و تلاش برای آبادی آن می‌زد و این در حالی بود که خود تابعیت روس را پذیرفته بود و

«از این تناقض قول با فعل در پیش وجدان خود شرمند بود و بین الناس منفعلم» اما در سال ۱۳۲۱ هـ. ق. که ترک تابعیت او قبول شد، و نیز دوران وحشت استبدادی سپری شده بود نگارنده با «کمال افتخار و آزادی» خود را به مردم معرفی کرد.

موضوع کتاب

ابراهیم بیگ فرزند یک تاجر ایرانی است که به مصر رفته است و ثروتی کلان انباشته اما «در تعصب ملی چندان سخت است که هر طرف چندین سال یک کلمه عربی یا کسی حرف نزد و بلکه نخواست یاد بگیرد.» ابراهیم بیگ که جوانی باهوش، غیرتمند و متلین و باسواد است در چنین فضایی بزرگ می شود و او نیز همانند پسر به ایران عشق می ورزد و در عالم خیال آن را بی نقص ترین و بهترین جای دنیا می داند به گونه ای که حاضر نیست هیچ خبیر ناگواری راجع به ایران را بپذیرد و حتی بشنود و در عوض هر سخن واهی اما استبدادش دربارہ ایران را مشتاقانه می شنود و می پذیرد و به گویند اش صله و یادش می دهد.

ابراهیم بیگ در نیست سالگی بلوش را از دست می دهد. پدر در هنگام مرگ به فرزندش نصیحت می کند که نامی سالگی به سیر و سیاحت برود و هر هر شهری چند روزی بماند و وضع معیشت و بازرگانی آن جا را بررسی کند و به هر بلد که می رسد تاریخ ورود و خروج خود را با تمامی مشهودات یومیہ در دفتر بغل خود یادداشت کند که وقتی می رسد که به کار آید.

ابراهیم بیگ بعد از مرگ پدر به قصد زیارت مرقد امام هشتم (ع) و به شوق دیدار ایران به همراه له اش، یوسف عمو، از راه عثمانی رهسپار ایران می شود. سر راهش، در شهر استانبول، به منزل نویسنده داستان (زین العابدین) می رسد و نسخه ای از کتاب احمد (تالیف عبدالرحیم طالبوف) را می بیند و می خواند اما از انتقادات مستند نویسنده کتاب دلزده می شود و او را بدبین و بی اطلاع و بیگانه از اوضاع ایران می خواند.

ابراهیم بیگ در ادامه ای سفر به قفقاز می رسد و نخستین بار حال و روز غم انگیز و اسف بار ایرانیان مهاجر را از نزدیک می بیند و درمی یابد که همگی از ظلم بیگانه یگی و دازوغه و کدخدای گریخته اند و در غربت به گریز کشی و فعلگی مشغولند اما به خود دلناری می دهد که این جا غربت است و در سرزمین اصلی آسایش و رفاه حکم فرماست و با این خود فریب به خاک ایران پامی گذارد اما در هر قدم با

ناروایی و مصیبتی جدید رو برو می شود. برای او پذیرش این حقیقت بسیار تلخ و ناگوار است و حاضر به قبول وضع موجود نیست؛ به این دلیل به هر شکل ممکن سعی در تغییر آن دارد و به دنبال راه چاره است. ابراهیم بیگ می گوید از مردم عامی کوچه و بازار گرفته تا اعیان و وزرا را به وظیفه ملی و دینی و وجدانی خود آشنا کند. اما این تلاش بی پاداش می ماند و حتی به آزار و اذیت و دشنام قهرمان داستان می انجامد؛ چرا که در ایران منطق «به من چه» حکم فرماست و کسی به فکر اصلاح امور نیست. عاقبت، ابراهیم بیگ، سرخورده و ناامید با کوله باری از اندوه و درد به استانبول برمی گردد و دفتر چه ی خاطراتش را به زین العابدین مراغه ای می دهد تا بخواند و او نیز همه ی مطالب را برای خوانندگان بازگو می کند.

در استانبول ابراهیم بیگ در جدالی لفظی بسیار برآشفته می شود و ناخواسته موجب آتش سوزی اتاق صاحب خانه می گردد و خود نیز در آتش می سوزد. اهل خانه با هزار رحمت او را نجات می دهند. اما آتش پیروان و آتش حسرت درون او را از پدر می آورد.

جلد دوم کتاب سیاحت نامه که با عنوان فرعی «بلای تعصب او» همراه است به روایت پرستش عمو، لاله ی ابراهیم بیگ، ادامه می یابد: خان ادهی ابراهیم بیگ او را به مصر برمی گرداند و برای مدتی او از هیچ کوششی فروگذار نمی کند اما ابراهیم بیگ که بسیار نحیف شده از بیست بیماری برنجی خیزد. تخفیف یا تشدید مرض او به رسیدن خبرهای خوب یابد از ایران بستگی دارد. خبر پادشاهی مظفرالدین شاه و آغاز اصلاحات اجتماعی و سیاسی به زمامداری صدر اعظم امین الدوله موجب بهبودی کوتاه ابراهیم بیگ می شود. در این مدت که شاه به توجیه و فشار ابراهیم، وی با همسر بدختری از خانه زادن پدرش - از دواج می کند اما باز خبرهای بدی از ایران می رسد صد اعظم بر کف می شوده گروه پیشین دوباره بر سر کار می آیند و شاه نیز به فسادهای معمول دربار تسلیم می شود و از ادامه ی اصلاحات باز می ماند. لاله ها و اجانبی که از ایران می رسند، ابراهیم بیگ را قلم به قلم به سرآشوب جنون و حق مرگی می برد و عاقبت ابراهیم بیگ می مرد و همسر وفادارش، محبوسه بیکر او را در آغوش می کشد و او نیز قالب تن می کشد و بلین گونه جلد دوم به پایان می رسد.

مؤلف چنگ سوم را بیشتر با هدف معرفی خودش و نیز برای بازگشتن برخی از نظرات و

انتقادات دیگر می نویسد. وی علاوه بر مقالات اشعار پندآمیز، داستان ابراهیم بیگ را هم ادامه می دهد. در این قسمت یوسف عمو به رهبری پیر روشن دلی به جهان دیگر سفر می کند و در ضمن سیر و تماشایی که صحنه های آن به کمدی الهی دانسته بی شباهت نیست، ابراهیم بیگ را در بهشت ملاقات می کند. در این بهشت ایرانی و فضای وهم و خیال که نویسنده آفریده است، باز هم بحث و مرافعه ی ابراهیم بیگ پیرامون دردهای ایران با همان تعصب و حرارت ادامه می یابد ...

گویا زین العابدین مراغه ای در نظر داشته است که جلد چهارم کتاب را هم بنویسد اما اجل مهلتش نمی دهد.

تحلیل داستان

آقای محمدعلی سپانلو در مقدمه ی سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ می نویسد: «جدای از حس و زواید داستان سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ از ساخت به سامان و اندیشیده ای برخوردار است؛ عشق سوزان محور و محرک داستان است؛ عشق ابراهیم بیگ به ایران و عشق محبوسه به ابراهیم بیگ سودایی است تشفی ناپذیر که فرجامی جز مرگ ندارد اما مرگی که عشق را جاودانه می کند. تلاش برای هویت بخشیدن به آرزوهای ملی و میهنی، در فضای داستانی پر شور و پر کشش، یک پیام تاریخی می شو که از سوی ابراهیم بیگ یا زین العابدین مراغه ای برای نسل های بعدی به یادگار می ماند. «در جایی دیگر می نویسد: «سیاحت نامه ی ابراهیم بیگ یک قصه ی سیاسی عاشقانه است که با طنز و عصیت روایت می شود. داستان که با گزارش واقع گرای یک مسافرت آغاز می شود اندک اندک در انتها معنای تشفی می گیرد؛ یعنی پوسته ی حادثه هارا می شکافد و به حوادث و بازی گران خود معنایی تاریخی و اسطوره ای می بخشد.»

به هیچ روی نمی توان گفت که زین العابدین مراغه ای قلم به دست گرفت تا خود را در مسلک اهل لقب و هنر جا بزند؛ بلکه برای انجام داد رسالتی که به عنوان یک ایرانی آگاه به دوش خود احساس می کرد؛ به این مهم دست یازید. او حتی به اهل قلم هشدار می دهد که «این پیام آن زمان است که لایق قلمت و اوقات خود را صرف خولیا و افسانه های واهی و اراجیف بی معنی مثل گذشتگاد نمایند ... بلکه باید وظیفه ی نوع پرستی و آداب انسانیت را به عوام بهمانند حالی نمایاند که مصداق تمام نیک بختی ها، نام مقصود وطن و حفظ آز

عموم اهل وطن واجب عینی است.^{۱۳}
 در این کتاب سرگذشت قهرمانان در درجه‌ی
 و اهمیت قرار می‌گیرد و غرض اصلی نویسنده
 شرح مناسطی از زندگانی مردم و انعقاد از
 به سامانی‌های ایران است.^{۱۴} نویسنده همیشه
 دنبال بهانه‌ای است که معایب ایران عصر قاجاری
 بازگوید و سیر منطقی داستان و حوادث تاریخی
 ران دست‌آویز این هدف است.

توسیه سیاحت‌نامه

زین‌العابدین مراغه‌ای در مقدمه‌ی کتابش
 بنویسد: «از فواید دیگرش [نوشتن سیاحت‌نامه]
 رمشق اختصار و ساده‌نویسی مطالب [است]، با
 نانی که مقبول خاص و عام [باشد] که باسواد و
 باسواد بتوانند عبارات او را تمیز بدهند و در
 مطالعه‌اش ماحصل کلام را فهم نمایند. ابتدا واجب
 شده که در تحریر، کلمه‌ی عروس به داماد ختم
 ود، و وجود رایی ذی‌جود هم می‌توان نوشت،
 صل را هیچ لازم نیست با حاصل نگاشت. اگرچه
 ن ساده‌نویسی در سبک ایرانیان تازگی دارد ولی
 تضای زمان ما ساده‌نویسی است. باید ادبای ایران
 در قلم و اظهار افکار با هنر هستند بعد از این
 بی‌وطن را نظماً و نثرآباً کلمات واضح و عبارات
 اده به خاص و عام تقدیم نمایند [و] مؤسس و مهیج
 مشوق ساده‌نویسی شوند.^{۱۵}

گفتار فوق به روشنی نظر مؤلف کتاب و باعمال
 زنگارش سیاحت‌نامه را آشکار می‌کند. وی که
 اعتراف خود «معانی و بیان و منطق و برهان
 خواننده و علوم و ادبیات ندیده»، ادعای ادیب بودن
 ارد و حتی سرگرم شدن مفرط به صنایع لفظی
 و هوش می‌کند. خود نیز در سراسر کتاب از تکلف
 صنایع دوری جست و تنها زمانی که مصرع یا بیت یا
 خنی، خوش می‌نشسته آن را به کار برده است.
 با مشکل کتاب وجود برخی لغات و ترکیبات ترکی
 ستابولسی و احیاناً روسی است که به سبب اتصاف
 ولانی او در خاک روسی و عثمانی برنگزیده و
 یافته است، نیز تأثیر زبان مادری او در این
 ن سیاحت‌نامه مشهود است. این سبک کتاب
 سیاحت‌نامه چنان ساده و روان است که هر
 واندله‌ای را جذب می‌کند و نیز به دانشی طنز و
 بیت شیرینی کتاب را دو چندان کرده است.



اکنون به اختصاص نکات چند درباره‌ی فرعی
 حاکم و فرآشان ذکر می‌شود.
 ماجرای حاکم و فرآشان در شهر اشهرود

بسطام اتفاق می‌افتد.

● «آقارضا» فرزند یکی از تجار شاهرودی است که
 با پدر ابراهیم بیگ دوستی دیرینه داشته است. وی
 در طول اقامت ابراهیم بیگ در شاهرود، او را در
 شهر و مکان‌های عمومی گردش می‌دهد.

● آستین عبا را پیوش: دست را در آستین عبایت
 کن، مرتب و منظم بایست.

● رسیده بود بلایی... مصرعی از آصفی هروی
 است. بیت کامل در مجالس الثمائن و امثال و حکم
 دهخدا چنین آمده است:

نریخت دردی و محتسب ز دیر گذشت
 رسیده بود بلایی ولی به خیر گذشت^{۱۶}

● فرآش باشی: سر خدمت کار، رئیس
 پیش خدمتان.

● میرآخور: سرهنگی که در خدمت افسر یا پادشاهی،
 داروغه‌ی اصطبل و آخور سواران.

● تفنگ دار باشی: از مناصب شئون در دوره‌ی
 قاجاریه، رئیس نگهبان.

● درس حاکم و فرآشان که در کتاب سیاحت‌نامه
 نیما آقباس شلمسز را استوار کرده است. برای
 مثال، تمام درس وی یک‌بار به فرآشان گفته است.
 در صورتی که باید در هر بار با فرآش تفهیم
 می‌دهد. به سبب همین که معاصر وی گفت و گو
 نوز یا در یک جلسه با فرآشان که در جایی
 دیگر بیرون از کلاس فرآشان گفته شده است و ...



مطالعه و با توجه به سبب سبب دیگر از کتاب
 سیاحت‌نامه که در این کتاب با درس حاکم و فرآشان
 هم‌زمان به کار برده شده است. نگاه از طرف دیگر
 صلیبی در این کتاب از بانگ فرآشان که در چشم
 پیوش از کلاس فرآشان، «پایین یا گوش آستان کن
 می‌شده است» در طرف صفت فرآشان است که
 می‌آید.

همان طور که در شاهرود دیده بودیم، هر بیابان
 صحرایی را که کلبه‌ای در حرکت بود، مردم
 برده روی می‌نهادند و فرآشان در شاهرود این
 تکیه‌ها را کرده است. او به دیوار کردن فرآشان
 برده. در صورتی که مردم به تکیه‌ها روی دیوار
 کردند. این که به یوسف عمود در شاهرود حلیم
 داده بودیم که در آن وقت رکوع می‌باید و پیش خیم
 شود. این که در دیوار کردنش کرده منظم است
 پشت به خیم می‌نشیند و فرآشان که بلند کلاه است
 می‌کشد و فرآشان که در آن وقت خیم نشانی
 می‌دهد، خیم را در آن وقت خیم می‌کشد و وقت
 دیگر که در آن وقت خیم می‌کشد.

یوسف عموی مشت و سیلی و چوب است که از
 در دیوار فرومی‌ریزد. بیچاره‌ی داد می‌زند: «بابا
 چرا می‌زنید؟ تقصیر من چیست؟» من هم پیش
 رفته، گفتم: «بابا آخر مسلمانی، این غریب بیچاره
 را چرا می‌زنید؟»

گفتند: «این پدر سوخته به شاه‌زاده خانم بی‌ادبی
 کرده، هی پدر سوخته‌ی مادر...»

کالسکه گفت. فرآشان مانند که یوسف عمو
 را بیرند. می‌آید خود در اندیشه‌ام که خدایا چه کنم.
 به این و آن می‌عجز و لابه گذاشتم که: «بابا جان به
 خدای تعظیم کرده.» دیدم به جایی نمی‌رسد.
 یک‌دفعه به خاطر آمد که در این گونه سوار دنیا به
 عادت نیست این مملکت ها پول حلاک همه‌ی
 شد. این که در این مملکت ها پول حلاک همه‌ی
 به این مملکت ها پول حلاک همه‌ی
 در این مملکت ها پول حلاک همه‌ی
 در این مملکت ها پول حلاک همه‌ی

۱. سیاحت‌نامه، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۲. همان، ص ۲۰۶.
۳. در کتاب سیاحت‌نامه، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۴. همان، ص ۲۰۶.
۵. از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۶. در مقدمه‌ی جلد سوم آمده است که این قاعده‌ی کلیه است که در
 دیباچه‌ی هر کتاب مختصر از جمله در این مؤلف و اهل و نسب آن و
 سبب تألیف کتاب نوشته شده است. در این کتاب هم چنین نوشته
 نیست از سبب جلد اول این سیاحت‌نامه که در هر دو سال است این
 قاعده مراعات نشده... در هر دو سال یک بار آمده است: «جلد سوم
 سه سال بود که تحریر شد و در هر دو سال یک بار آمده است. و چون سال
 انتشار جلد سوم ۱۳۲۷ است، پس در هر دو سال یک بار ۱۳۲۴ باشد.
 با این مقدمه می‌توان نتیجه گرفت که جلد اول در سال ۱۳۱۴ هـ. ق
 منتشر شده است و در این باره به یک جزئی‌نویس در بیست‌سال، کسی
 مؤلف سیاحت‌نامه را نمی‌شناسد. در هر دو سال یک بار ۱۳۲۴ باشد. به این
 نکته توجه نداشته‌اند و همان بود که در هر دو سال یک بار ۱۳۲۴ باشد.
۷. از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۸. همان، ص ۳۰۷.
۹. سیاحت‌نامه، ص ۲۲۰.
۱۰. همان، ص ۵۸۹.
۱۱. همان، مقدمه، ص ۵۸۹.
۱۲. همان، ص هفت.
۱۳. همان، ص ۲۲۳.
۱۴. از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۱۵. سیاحت‌نامه، ص ۲۲۲.
۱۶. امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۱۷. مقدمه، ج ۱، ص ۸۶۸. مجالس الثمائن و امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱.
۱۸. همان، ص ۵۸۹.
۱۹. همان، ص ۵۸۹.
۲۰. همان، ص ۵۸۹.
۲۱. همان، ص ۵۸۹.
۲۲. همان، ص ۵۸۹.
۲۳. همان، ص ۵۸۹.
۲۴. همان، ص ۵۸۹.
۲۵. همان، ص ۵۸۹.
۲۶. همان، ص ۵۸۹.
۲۷. سیاحت‌نامه، ص ۱۰۰.